■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی‌ایران ■ نخستین موسسه فرهنگی مطبوعاتی کشور دارای گواهینامه بین‌المللی ISO9001:2008

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع‌رسانی: www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰ - ۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کد پستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: به صورت همزمان در تهران و شهرستان‌ها (چاپخانه‌های روزنامه جام جم)

یکشنبه ۲۱ مهر ۱۳۹۸ | ۱۴ صفر ۱۴۴۱ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۵۵۰۲ | استان تهران و البرز ۲۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۰۰۰ تومان | Sunday - 2019 October 13

حدیث روز: تحف‌العقول

پیامبر اسلام(ص):
نشان منافق سه چیز است: سخن به دروغ بگوید، از وعده تخلف کند و در امانت خیانت نماید.

پلک احساس: مولانا

تویی دریا منم ماهی چنان دارم که می‌خواهی
بکن رحمت بکن شاهی که از تو مانده‌ام تنها

امروز در تاریخ:

- تصویب لایحه کاپیتولاسیون توسط مجلس شورای ملی (۱۳۴۳ش)
- درگذشت استاد حسین بهزاد، مشهورترین نگارگر معاصر ایران (۱۳۴۷ ش)
- درگذشت (کریم‌خان زند) مؤسس و فرمانروای سلسله زندیه (۱۱۹۳ ق)
- کشف «کلر» توسط کاردینال ویلهلم شیل دانشمند سوئدی (۱۷۷۴م)

اوقات شرعی:
اذان ظهر: ۱۱/۵۱ | غروب آفتاب: ۱۷/۳۲
اذان مغرب: ۱۷/۵۰ | نیمه‌شب شرعی: ۲۳/۰۹
اذان صبح (فردا): ۴/۴۶ | طلوع خورشید (فردا): ۶/۰۹

پیش‌بینی آب و هوا دوشنبه

تهران	اهواز	بندرعباس	بجنورد	تبریز	زاهدان	زنجان	گرگان
۲۴ / ۱۴	۴۰ / ۲۱	۳۶ / ۲۴	۲۰ / ۴	۲۳ / ۹	۲۵ / ۸	۲۰ / ۵	۲۴ / ۱۱

حکمت ۶۶: نهج‌البلاغه

از دست دادن حاجت بهتر از درخواست کردن از نااهل است.

راه هفتادوسوم

در راه مانده

علیرضا رأفتی
نویسنده

می‌گوید هر هفته که شیفتم در حرم سامرا تمام می‌شود، بلافاصله ماشین می‌گیرم تا مرز مهران و از آنجا مستقیم می‌آیم شهرمان. اما آن پنجشنبه ظهر که شیفت خادمی‌ام در حرم سامرا تمام شد از سامرا ماشین گرفتم به سمت کربلا که شب جمعه را در حرم صبح کنم. آن شب را در حرم امام حسین(ع) صبح کردم و اول صبح به قصد مرز مهران از حرم بیرون زدم. صبح جمعه‌ها تاکسی از کربلا به مهران سخت پیدا می‌شود. بعد از چند ساعت آشفتگی زیر گرمای آفتاب کربلا تصمیم گرفتم با یك ماشین بروم تا شهر کوت و از آنجا به رفیقم تلفن بزنم که راننده‌اش را بفرستد دنبالم.

بعدازظهر بود که رسیدم کوت و راننده زودتر از من رسیده بود. سوار ماشین که شدم یکی از راننده‌های گاراژ کوت سرش را از شیشه کرد داخل و گفت دو زن ایرانی بدون پول سرگشته گاراژ شده‌اند و می‌خواهند بروند مرز. راننده‌ها هم یا بدون پول نمی‌برند یا دست‌به‌سرشان می‌کنند که هوا رو به تاریکی برود. به راننده گفتم برود نزدیك خانم‌ها و شیشه را بدهد پایین. گفتم خواهر من ایرانی‌ام، اگر مرز می‌روید سوار شوید... کمی به هم نگاه کردند و سوار شدند. چند دنده بیشتر چاق نشده بود که یکی از خانم‌ها جوری که انگار ترس و شك زیر پوستش رفته باشد گفت آقا می‌شود کارت شناسایی‌تان را ببینم؟ بی‌معطلی کارت خادمی حرم سامرا را به دستشان دادم و از آینه می‌پاییدمشان. چهره زن در هم رفت. کمی به عکس خیره شد و با صدا زد زیر گریه. برگشتم سمتش اما هق‌هقش مجال سوال کردن نمی‌داد. آرام که گرفت گفت با یك کاروان از تهران آمدیم کربلا و نجف. امروز صبح هم کاروانی‌هایمان گفتند برویم سامرا. من گفتم سامرا نمی‌آیم و می‌خواهم برگردم ایران. هم‌کاروانی‌ها که رفتند دزد کیف پولم را زد. همه پول خردهایمان را یك کاسه کردیم و تا کوت آمدیم اما دیگر پولی نداشتیم که تا مرز برسیم. تا این‌که شما آمدید و به دادمان رسیدید. کارت‌تان را که نگاه کردم دیدم نوشته: خادم حرمین شریفین سامرا. انگار آقا بی‌ادبی‌ام را ندید گرفته و کسی را فرستاده دنبالمان... دستمال گردنش را برمی‌دارد که عرق پیشانی‌اش را پاك کند. می‌گویم اگر اجازه بدهید یك عکس هم بگیرم. می‌گوید عکس که بگیری قیافه من می‌افتد. نمی‌خواهم من باشم. دوست دارم همانی باشم که آقا فرستاده بود دنبال آن دو زائر.

کافه میرداماد

یادآوری زیبایی و آرامش معماری ایرانی در گفت‌وگو با جواد قارآیی

کجاست اون کوچه چی شد اون خونه؟

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

ما در مسیر مدرن شدن، خیلی چیزها را از دست دادیم، برخی از داشته‌هایمان کاملا از بین رفته و آنچه مانده آنقدر پررنگ و قدرتمند نیست که ما را با این سوال روبه‌رو کند که چرا گذشته خود را حفظ نکردیم یا با تغییر و حرکت به سوی مدرنیته آن داشته‌ها را با حفظ ماهیت اصلی تغییر ندادیم که هم به روز باشند و هم ریشه در گذشته خوبمان داشته باشند. به نظرم تنها چیزی که از گذشته به جای مانده و حسرت عمیقی در ما ایجاد می‌کند، معماری است. نوع ساختمان‌سازی و حتی مصالحی که در معماری سنتی از آنها استفاده می‌شد و به مرور کنار گذاشته شد. معماری ایرانی با آن آجرهای خوش‌رنگ، گچبری‌های دلنشین، کاشی‌های رنگارنگ، اتاق‌های تو در تو و نورگیر، پنجره‌های چوبی و شیشه‌های رنگی و... جمعیت زیاد شده و انسان معاصر مجبور به آپارتمان‌سازی شده اما آیا همین آپارتمان‌ها را نمی‌شد به سبک معماری ایرانی ساخت؟ شیشه‌های رنگی و پنجره‌های زیبای با اضلاع و اشکال هندسی آرام‌بخش چه مشکلی برای آپارتمان‌ها به‌وجود می‌آورد که به سمت یکسان‌سازی همه اجزای ساختمان‌ها و شهرها رفتیم و الان همه جای ایران از شهر بگیر تا روستا از شهرستان بگیر تا کلان‌شهرها، همه جا یک شکل و یک مدل است و تنها صفت بارزی که دارد، این است که خُلقمان را تنگ می‌کند و حوصله‌مان را سر می‌برد. یکی از نمادهای معماری به جای مانده از تاریخ که حسرت را در دلمان زنده می‌کند، بازارهای قدیمی است، با سقف‌های گنبدی شکل و نورگیرهایی که در هر زمان از روز نور را از سمتی خاص به داخل می‌تاباند و حس و حال خاصی به آدمی می‌دهد. نور یکی از مهم‌ترین نکاتی بود که معماران گذشته ایران به آن توجه داشتند، زاویه نور، رنگ نور و اشکالی که از تابش نور در اندرونی‌ها پدید می‌آمد. بازارهای سنتی ایران و حس خوبی که به آدم‌ها می‌دهد این امید را زنده می‌کند که شاید روزی روزگاری مردم ایران بار دیگر به معماری سنتی برگردند و خانه‌های خود را اصیل بسازند.

قارآیی:
به نظرم خانه‌های بوم‌گردی می‌تواند مشوق خوبی برای بازگشت به معماری اصیل ایرانی باشد

زیبایی، آرامش به همراه دارد

با جواد قارآیی، کارگردان مستند ایرانگرد هم‌صحبت شدم تا نظر او را درباره بازارهای ایرانی و آرامش معماری ایرانی بپرسم؛ او که تقریبا همه ایران را گشته و درباره میراث ایران با کارشناسان و مورخان زیادی صحبت کرده.

قارآیی می‌گوید: مکان زیستن برای ایرانی‌های قدیم اهمیت ویژه‌ای داشت. آنها بر این باور بودند در هر مکانی که انسان در آن زیست می‌کند، باید زیبا باشد. به همین دلیل در مکان‌های مختلف از جمله خانه و دکان و بازار از نشانه‌های زیباشناسانه استفاده می‌کردند و همه می‌دانیم هر جا زیبایی باشد، آرامش هم وجود دارد. معماری ایرانی پر است از زیبایی برای همین آرام بخش است. بازار برای ایرانی‌ها اهمیت خاصی داشته است. تجار از نقاط مختلف برای خرید مایحتاج روزانه خود به بازار می‌آمدند. دکان‌دارهای قدیم بر این باور بودند که هر چقدر خریداران آرامش بیشتری داشته باشند، خرید بهتر و بیشتری خواهند داشت، به‌همین دلیل تا جایی که می‌توانستند بازارها را زیبا می‌ساختند تا مردم بیشتر در این مکان بمانند. همه این‌ها باعث شده تا همین حالا هم که ما به بازارهای قدیمی می‌رویم دوست نداریم از آنجا خارج شویم. توریست‌ها و گردشگرهای خارجی هم که می‌آیند اولین و بهترین مقصدشان برای گردش، بازارهای ایرانی قدیم است چون همه نشانه‌های اصالت ایرانی را دارد و آرامشی که آنها در این مکان‌ها تجربه می‌کنند، منحصر به فرد است.

سرمایه‌هایی که از دست رفت

از قارآیی می‌پرسم، چرا ایرانی‌ها از این همه زیبایی و آرامش چشم پوشیدند و خود را اسیر معماری بی‌هویتی کردند که آنها را افسرده و بی‌روح می‌کند؟ این مستندساز می‌گوید: حدود ۲۰۰ سال قبل ایرانی‌ها وارد مسیر تجددگرایی شدند با این اندیشه که هر چه ما داریم بد است و هر چه غربی‌ها دارند خوب است. ایرانی‌ها به این فکر نکردند که در این مسیر آنچه خوب است را حفظ کنند و آن چیزهایی را عوض کنند که خوب نیست و باعث آزار و اذیت است. تجددگرایی ایرانی‌ها به صورت تمام و کامل بزرگترین اشتباهی بود که انجام دادند و ما اکنون تاوان اشتباهات آنها را می‌دهیم. معماری و نوع پوشش به‌خصوص رنگ‌آمیزی و اصالت هر منطقه که بنا به هر منطقه و اقلیم ویژگی‌های منحصر به‌فردی داشت بزرگترین سرمایه ایرانی‌ها بود که متاسفانه از دست رفت.

قارآیی معتقد است اما نباید زیاد ناامید شویم، مردم و مسؤولان کشور از همین الان می‌توانند برای سال‌های آینده برنامه‌ریزی کنند. معماری که ساخته شده و ما الان از آنها استفاده می‌کنیم، ۵۰ تا ۶۰ سال دوام دارد، بعد از آن می‌توان به معماری اصیل و زیبای خودمان برگردیم و به جای این خانه‌ها، خانه‌هایی بسازیم که مبتنی بر معماری ایرانی است. به نظرم این کار را در روستاها بیشتر می‌توانیم انجام دهیم. باید روستاییان را تشویق کنیم که با مصالح محکم و سبک خانه‌هایی اصیل منطقه خودشان را بسازند.

به نظرم خانه‌های بوم‌گردی می‌تواند مشوق خوبی برای بازگشت به معماری اصیل ایرانی باشد. مردم با استراحت در این خانه‌ها، آرامش و زیبایی معماری ایرانی را به یاد می‌آورند و تلاش می‌کنند بخشی از آن را حتی در آپارتمان‌های خود اجرایی کنند یا اگر تصمیم دارند خانه جدیدی بسازند آن را بر مبنای معماری اصیل ایرانی بسازند. نباید ناامید شد، باید مردم را با اصالت‌های خودشان آشنا کرد و امتیازات آنها را برایشان ملموس کرد، وقتی مردم از نزدیک با آن همه زیبایی و آرامش آشنا شوند امکان ندارد از آن روی برگردانند.

مقطع حساس کنونی

داستان حرف سیاسیِ طوطیِ غیرسیاسی

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

خانمی برای خرید طوطی وارد مغازه پرنده‌فروشی شد. پرنده‌فروش گفت: خانم چگونه طوطی می‌خواهید؟ خانم خریدار گفت: یک طوطی که حرف بزند. پرنده‌فروش یک طوطی سخنگو را که قیمت گزافی داشت به خانم خریدار نشان داد. خانم خریدار طوطی سخنگو را پسندید و خرید و به خانه برد. فردای آن روز خانم خریدار به مغازه پرنده‌فروشی مراجعه کرد و گفت: آقا، این طوطی که به من فروخته‌اید حرف نمی‌زند. پرنده‌فروش گفت: آیا در قفس او آینه گذاشته‌اید؟ خانم خریدار گفت: نه. پرنده‌فروش گفت: به‌خاطر همین است. طوطی‌ها عاشق آینه‌اند. آنها تصویر خود را در آینه می‌بینند و به وجد می‌آیند و شروع به صحبت می‌کنند. خانم خریدار یک آینه از پرنده‌فروش خرید و رفت و آن را در قفس طوطی گذاشت. فردای آن روز خانم خریدار بار دیگر به مغازه پرنده‌فروشی مراجعه کرد و گفت: طوطی هنوز حرف نمی‌زند. پرنده‌فروش گفت: عجب. آیا در قفس او نردبان گذاشته‌اید؟ خانم خریدار گفت: نه. پرنده‌فروش گفت: طوطی‌ها عاشق نردبانند. آنها از نردبان بالا می‌روند و به وجد می‌آیند و شروع به صحبت می‌کنند. خانم خریدار یک نردبان از پرنده‌فروش خرید و رفت و آن را در قفس طوطی گذاشت. فردای آن روز خانم خریدار بار دیگر به مغازه پرنده‌فروشی مراجعه کرد و گفت: طوطی هنوز حرف نمی‌زند. پرنده‌فروش گفت: آیا در قفس او تاب گذاشته‌اید؟ خانم خریدار گفت: نه. پرنده‌فروش گفت: طوطی‌ها عاشق تابند. آنها سوار تاب می‌شوند و تاب می‌خورند و به وجد می‌آیند و شروع به صحبت می‌کنند. خانم خریدار یک تاب از پرنده‌فروش خرید و رفت و آن را در قفس طوطی گذاشت. فردای آن روز خانم خریدار در حالی که بسیار ناراحت بود به مغازه پرنده‌فروشی مراجعه کرد. پرنده‌فروش گفت: چطور شد؟ طوطی حرف زد؟ خانم خریدار گفت: طوطی مرد. پرنده‌فروش گفت: ای بابا، متأسفم. وی افزود: حتی یک کلمه هم حرف نزد؟ خانم خریدار گفت: چرا. دقایقی قبل از مردن، سرش را با زحمت بالا آورد و با صدایی ضعیف گفت: می‌مردی به‌جای این‌همه آت و آشغال یک مقدار غذای طوطی می‌خریدی؟ پرنده‌فروش گفت: صحبت نکرد، صحبت نکرد، چه صحبتی هم کرد. وی افزود: منظورش سیاسی نبود؟ خانم خریدار گفت: او اصلا سیاسی نبود و تنها دغدغه معاش خود را داشت. سپس هردو خاموش شدند و بدون نتیجه‌گیری خاصی به افق چشم دوختند.